



نقاشی Digital

گزیده ای از کتاب : شیرینیهای مادر بزرگ شهرزاد....
و جرعه های زندگی یک گمشده کوچک
تصویر: مارک شاگال
فروغ طاعتی

نقاشی Digital

- میدونی مادر بزرگ، امروز معلمون گفت که تکنولوژی اونقدر پیشرفت کرده که همه جور نقاشی رو با کامپیوتر می تونیم بکشیم.. اسمش هست نقاشی digital. هر چی که آدم دلش بخواد... خیلی عالی! مگه نه؟
- تصویر digital بله! ولی نه نقاشی!
- تصویر digital عالی هست و عالی تر هم میشه. تکنولوژی به آنچنان پیشرفتی می رسه که قابل تصور هم نیست... حتی از عالی هم می گذره... مطمئناً
- ... ولی نقاشی یک قصه عشقه! نمی تونه digital باشه...
- قصه عشق!!؟
- بله! عشق و مبارزه بین تاریکی و نور... به امید تولد هارمونی و هماهنگی... یک قصه بی پایان...
- می تونی واسم تعریف کنی؟
- آه هه! اگه می تونستم!! ولی خب همون یه ذره ای که می تونم واست می گم...
- نقاش با هر ضربه رنگش سعی می کنه یک لحظه از ملاقاتش رو با "ناشناس" به ما منتقل کنه... و ناشناس کمک و هدایتش می کنه تا اون بتونه مفهوم پنهان شیء مورد نظر رو پیدا کنه...
- شیء به طور معجزه آسایی "جان" می گیره... و نقاش سعی می کنه که این معجزه رو به ما منتقل کنه. ولی درد ناتوانی گاهی وقتاً ضربه های رنگش رو خشمگین و وحشی می کنه... نقاش خودش رو مقابل انتظار "استاد بزرگ درون" بیچاره و ناتوان احساس می کنه... جوشش شروع می شه... و کم کم درد تبدیل به ذرات لطیفتری میشه... و این تبدیل زیبا، نقاش رو تشویق می کنه و ضربات رو با عشق بیشتری به کار می گیره...
- و دوباره شروع می کنه و باز و باز...
- یک شروع بی پایان...
- اونایی که نقاشی digital رو باور دارند، "ناشناس" رو در حدّ خودشون پایین میارن... و قبول نمی کنند که درد در وجودشون کار کنه...
- یک اثر هنری مثل یک عبادتگاه و عمل نگاه کردن هم یک عبادت. همه سنتها به ما میگوین: ما زمانی با آن "مطلق" زیبا ارتباط پیدا می کنیم که هر حرکتمون یک عبادت باشه.
- توی نقاشی digital باید در آرزوی ارتباط با چه چیزی بود!!؟

یک کارگاه نقاشی

در یک کارگاه نقاشی جشن پرشور و نشاط است...

موجودات پنهان در جوشش هستند...

هر یک خود را به رنگی و شکلی در می آورند...

با هم مبادله می کنند...

لذت می برند...

خشمگین می شوند...

خود را سرمست و یا ناتوان می یابند...

... مهم نیست!

هیاهو و نشاط برجاست...

نیرو در آن حاکم است...

احساس نقش می آفریند...

رنگها می رقصند...

... و انتظار گرم می شود

انتظار "ملاقات"...

و به گفته میکل آنژ : زمانی که تو مرا لمس می کنی، من تو را لمس می کنم.

گزیده ای از کتاب : شیرینیهای مادر بزرگ شهرزاد....

و جرقه های زندگی یک گمشده کوچک

تصویر: مارک شاگال

فروغ طاعتی